

پیش رندانند گوشت مصلحت تمام خواهد بود

مصرع رنگین بیاض کردن میانه

خاک رسیده او سرخازی میکند
صد جگر مریکه دارد کوجه دیوانگی
دختر زر میکند گوشت

نوبت از ناز مسوقی بنیازی میکند
کرد با و اینچا چو طفلان خاکبازی
بدها غم نماز

دامن تر حجامه هم از
دل ز با شکره برین من ز سخنی باز کرد
از فغان کرد دید فرخنده چو خنجر

نمازی میکند
سینه چو کوفت بسکن شهر او
کلبه ام را بیره دود سعله آواز کرد

بستود در می خا طهرت مرا از دمل
نقها با صمنا صمنا ای پهلوس
چو لنگای کورم

صافی او کردید یک از جبهه او
گوئی مکتب مطرب از ناز ناز را کرد
سرمه دار آید برون

سج دانم بنده کا فور را بر هم کند
بسکی ماند بچند اور شکر لکاه
میکند سیرکنا با کسیر بلبلیان

رو سوزی شیر از کرد
مومبای از شکست رنگ از ادم
سرمه آن چو دیده اهور شوقی بر کند

عید ما شد که بجز آن چو دیدر کنار
ساختی و صفت بهر جا طرح خور کند
مستعد و سخندان از طبیب دیگر است

حلقه خوشن ما را حلقه ما میکند
ماده خورشید را در سانسو میکند
دختر زر را به نغمه خوشی می کند

کرده کیشا مثل اخلق رنگین را صغیف
میرود از خوشی نایز باک صحبت میکند

میرود از خوشی نایز باک صحبت میکند

کوثر

کوثر حریف جسم تر من نمیشود

دو نوح خبار بگذری نمی شود

انعام خلق جیت که بسیار کابینا
کبر هم آسمان زمین افتار رسد
منت ز افتاب قیامت چرا کشم

صد لبت با در در من نمیشود
آینه خانه نظر من نمیشود
این فرس تو که سر ز من نمیشود

سکوت دلم ز شکر
آتش مقابل ز سر
جان ز خود رسد که چنین چه میکند

ادراکی روشن است
من نمیشود
باید که انتم شکست چه میکند

نیوی که چه احتیاج بر روز قیامت
از جلوه تو گوشت افتاد در فنا
از لبست جوئی بویت با ده خوردن

تا نفس صد گسستن چه میکند
بر خاستن به باین به شستن چه میکند
خوب از جسم خضر تا تکام مردن

موی ماد لبسته رنگ سفید خویش نیست
خوش آن که زده که آینه نظر کردند
مبایستو این از سینه در کار و اینرا

بشریک بنده ما از خردن میکند
خبر مایه در بار چشم تر کردند
چو نار جاده بغایت از نظر کردند

بای خوشی از حلقه جسمانی باید کرد
در در سر ز شست ز بر نور با فر ما
جسم سوزن شد موی نا آهسته

رخت خود زید تعیین کرد بسیار میکند
از کلی محمل کباب خواست میاید میکند
دست خوشی از ادم بسیار نمیا یاید

Copyrighted by University